

سیاست نامه

فصل ششم

اندر قاضیان و خطیبان و محتسب و رونق کار ایشان

باید که احوال قاضیان مملکت یگان یگان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه دست تر باشد او را بر آن کار نگاه دارند و هر که نه چنین بود او را معزول کنند و دیگری را که شایسته باشد بنشانند و هر یکی را از ایشان باندازه کفایت و مشاهرت اطلاق کنند تا او را بخیانته حاجت نیفتد.

این کار مهم و نازک است از بهر آنکه ایشان بر خونها و مال های مسلمانان مسلط اند، چون بجهل یا بطمع یا بقصد، حکمی کنند و سجلی دهند بر حاکمان دیگر لازم شود آن حکم بد را امضا کردن و معلوم پادشاه گردانیدن و آن کس را معزول کردن و مالش دادن.

و گماشتگان باید که دست قاضی قوی دارند و رونق او نگاه دارند و اگر کسی تعذری کند و بحکم حاضر نشود و اگر محتشم بود او را بعنف و کره حاضر کنند که قضا بروزگار (خود) یاران پیغمبر علیه الصلوة و السلام بتن خویش کرده اند و هیچکسی دیگر را نفرموده اند از بهر آن تا جز راستی نرود و هیچ کس پای از حکم باز نتواند کشید و بهمه روزگار از گناه آدم علیه السلام تاکنون در هر ملتی و ملکی عدل ورزیده اند و انصاف داده اند و بر راستی کوشیده اند تا مملکت سالهای بسیار در خاندان ایشان بمانده است.

- حکایت - چنین گویند که رسم ملوک عجم چنان بوده است که روز مهرجان و روز نوروز پادشاه مر عامه را بار دادی و کس را بازداشت نبودی و پیش بچند روز منادی فرمودی که بسازید مر فلان روز را تا هر کسی شغل خویش بساختی و قصه خویش بنوشتی و حجت خویش بدست آوردی و چون آن روز بودی منادی گر ملک بیرون در بازار بایستادی و بانگ کردی که اگر کسی مر کسی را باز دارد (از) حاجت برداشتن در این روز ملک از خون وی بیزار است.

پس ملک قصه های مردمان بستدی و همه پیش خود بنهادی و یک یک نگریدی. اگر در آنجا قصه ای بود که از ملک نالیده بودی موبد موبدان را بر دست راست بنشانیدی - و موبد موبدان قاضی القضاة باشد بزبان ایشان - پس ملک برخاستی

و از تخت بزیر آمدی و پیش موبد بدآوری بدو زانو بنشستی و گفتی " نخست از همه داوریهها داد این مرد از من بده و هیچ میل و محابا مکن . " آنگاه منادی کردی که " هر که را با ملک خصومتی هست همه بیک سو بنشینند تا نخست کار شما بگذارد . "

..... و بیاید دانست که قضا پادشاه را می باید کردن بتن خویش و سخن خصمان بگوش خویش شنیدن . چون پادشاه ترک باشد یا تازیک یا کسی که تازی نداند و احکام شریعت نخوانده باشد لابد او را بناییی حاجت آید تا شغل می راند به نیابت او . و این قاضیان همه نایبان پادشاه اند و بر پادشاه واجب است که دست قضاة قوی دارد و حرمت و منزلت ایشان باید که بکمال باشد از بهر آنکه ایشان نایبان خلیفه اند و شعار او دارند و گماشته پادشاه اند و شغل او می کنند . و همچنین خطیبان را که اندر مسجدهای جامع نماز می کنند اختیار کند تا مردمانی پارسا و قران دان باشند که کار نماز نازک است و نماز مسلمانان بدان امام تعلق دارد و چون نماز امام با خلل بود نماز آن قوم با خلل باشد . و همچنین بهر شهری محتسبی باید گماشتن تا ترازوها و نرخها راست دارد و خرید و فروختها مرتب می دارد تا اندر آن راستی رود . و در همه چیزها که از اطراف آرند و در بازارها فروشند احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگها راست دارند و امر به معروف و نهی از منکر بجای آرند . و پادشاه و گماشتگان پادشاه باید که دست (او) از قوی دارند که یکی از قاعده مملکت و نتیجه عدل این است و اگر جز این کند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنانکه خواهند خرید و چنانکه خواهند فروشند و فضله خور مستولی شوند و فسق آشکارا شود و کار شریعت بی رونق شود . و همیشه این کار را بیکی از خواص فرمودندی یا خادمی را یا ترکی پیر را که هیچ محابا نکردی و خاص و عام از او بترسیدندی . همه کارها بر انصاف بودی و قواعد اسلام محکم بودی چنانکه اندر حکایت آمده است .

حکایت مستی علی نوشتگین

گویند سلطان محمود همه شب با خاصگیان و ندیمان شراب خورده بود و بامداد صبح گرفته . علی نوشتگین و محمد عربی که سپاه سالاران محمود

بودند در این مجلس حاضر بودند و همه شب شراب خوردند و بیدار بودند با محمود. چون روز بچاشتگاه رسیده بود علی نوشتگین سرگردان گشت و رنج بیداری و از افراط شراب بر او اثر کرد. دستوری خواست تا بخانه خویش رود. محمود گفت: "صواب نیست روز روشن بدین حال بروی. هم اینجا در حجره بیاسای تا نماز دیگر و آنگاه بهشیاری بروی که اگر ترا بر این حال محتسب ببیند ترا بگیرد و حد بزند و آبروی تو برود و دل من رنجور گردد و هیچ نتوانم گفتن."

علی نوشتگین سپاه سالار پنجاه هزار مرد بود و شجاع و مبارز وقت بود و او را با هزار مرد نهاده بودند. در وهم او نگذشت که محتسب این معنی اندیشد. بستوهی و ستهندگی کرد و گفت: "البته بروم"، محمود گفت "تو بهتر دانی، یله کنی تا بروی." علی نوشتگین بر نشست با بوشی عظیم از خیل و غلامان و چاکران و روی بخانه خویش نهاد.

قضا را محتسب در میان بازار پیش آمد با صد مرد سوار و پیاده. چون علی نوشتگین را چنان مست بدید بفرمود تا از اسبش فرو کشیدند و خود از اسب فرود آمد و بفرمود تا یکی بر سرش نشست و یکی بر پای و بدست خویش چهل چوب بزدش بی محابا چنانکه زمین را بدنندان می گرفت و حاشیت و لشکرش می نگریستند. هیچ کس زهره آن نداشت که زبان بجنبا ند و آن محتسب خادمی ترک بود پیر و محتشم و حقهای خدمت داشت. چون برفت علی نوشتگین را بخانه بردند و همه راه می گفت "هر که فرمان سلطان نبرد حال او همچون حال من باشد."

روز دیگر چون علی نوشتگین بخدمت رفت سلطان گفت "چون رستی از محتسب؟" علی نوشتگین پشت برهنه کرد و بمحمود نمود شاخ شاخ گشته بود و محمود می خندید و گفت "توبه کن تا هرگز مست از خانه بیرون نروی." چون ترتیب ملک و قواعد سیاست محکم نهاده بود کار عدل بر این جمله می رفت که یاد کرده شد.

سیاست نامه

فصل ششم

اندر قاضیان و خطیبان و محتسب و رونق کار ایشان

(Pröp.) in, darin, in Bezug auf, hinsichtlich	اندر
Richter, Kadi	قاضی
Prediger	خطیب
Marktvogt	محتسب
Bedeutung, Ansehen	رونق
Zustand, Lebenssituation	حال (احوال)
Land, Königsreich	مملکت (ممالک)
einzel	یگان یگان
Gelehrte, kundig, wissend	عالم
Fromm, Asket, Eremit	زاهد
aufrichtig, ehrlich, enthaltsam	کوتاه دست
behalten, (be)wahren, bewachen	نگاه داشتن
absetzen, entlassen	معزول کردن
geeignet, würdig	شایسته
einsetzen, einstellen, in den Dienst nehmen	نشاندن (نشان)
Maß, Menge	اندازه
so wie er es verdient	(به) اندازه او
Lebensunterhalt	کفاف
monatliches Gehalt	مشاهرت
bestimmen, festlegen	اطلاق کردن
Betrug, Verrat	خیانت
benötigen, brauchen, bedürfen	حاجت افتادن (به چیزی)
heikel, wichtig, bedeutend	نازک
denn, weil	از بهر آنکه
Besitz, Eigentum	مال (احوال)
(be)herrschen, unter der Gewalt haben	مسلط بودن
Unwissenheit	جهل
Habsucht, Gier	طمع
Absicht, Vorhaben	قصد

Befehl, Urteilsspruch	حکم (احکام)
ein Urteil fällen, eine Entscheidung treffen	حکم کردن
bekräftigen, bestätigen	سجل دادن
notwendig, unerlässlich, erforderlich	لازم
Unterschrift, Durchführung	امضا
jmdm. in Kenntnis setzen, jmdm. mitteilen	معلوم گردانیدن
bestrafen	مالش دادن
Beamte, Verwalter	گماشته
Stark	قوی
Ansehen, Bedeutung	رونق
Haus, Schloss	سرا
Weigerung, Schwierigkeit, Hindernis	تعذر
sich weigern	تعذر کردن
erscheinen, anwesend sein	حاضر شدن
Machtvoll, respektabel, großartig	محتشم
Zwang, Gewalt, strenge	عنف
Widerwillen, Abneigung	کره
gegen seinen Wille	به کره
Gerichtsbarkeit, Urteilsfällung	قضا
Urteil fällen, Gericht halten, Gerichtsbarkeit ausüben	قضا کردن
Gebet u. Frieden über ihn!	عليه الصلوة و السلام
in eigener Person	به تن خویش
befehlen, beauftragen	فرمودن
Richtigkeit, Wahrhaftigkeit	راستی
sich den Urteil entziehen	پای از حکم باز کشیدن
Zeit	گاه
Frieden sei über ihn!	عليه السلام
Reich	ملک
Gerechtigkeit üben	ورزیدن
Rechtschaffenheit anstreben	انصاف دادن
sich bemühen	کوشیدن
Land	مملکت
Dynastie, Familie	خاندان

Brauch, Sitte	رسم
König, Herrscher	ملوک (ملک)
Persische Volksfest zu Beginn des Herbstes	مهرگان = مهرگان
Persische Volksfest zu Beginn des Frühjahrs, Neujahrsfest	نوروز
Volk, Bevölkerung, Allgemeinheit	عامه (عوام)
empfangen, eine Audienz gewähren	بار دادن
hindern, zurückhalten, verhaften	باز داشتن
vor, vorn, voran, zuvor	پیش
Herold, Ausrufer	منادی
Angelegenheit, Beruf	شغل
vorbereiten, regeln, festsetzen, erledigen	ساختن (ساز)
Ausrufer, Herold	منادی گر
Herrscher, König	ملک
rufen	بانگ کردن
Klage erheben	حاجت برداشتن
Widerwillen empfinden	بیزار بودن
Der König übernimmt keine Verantwortung für sein Blut	ملک از خون وی بیزار است .
Klage, Beschwerdenschrift, Angelegenheit	قصه (قصص)
entgegennehmen, erwerben	ستدن (ستان)
durchsehen, schauen, Acht geben	نگریستن (نگر)
sich beschweren, beklagen, stöhnen	نالیدن
Zarathustrischer Priester	موبد
Oberpriester	موبد موبدان
Platz geben, nieder setzen	نشاندن
oberster Richter	قاضی القضاة
sich erheben, aufstehen	برخاستن
Thron	تخت
herabsteigen	به زیر آمدن
Knie	زانو
Urteilsspruch, Streitfall	داوری
Gerechtigkeit	داد
Vorzug, Vorrecht	میل
Rücksicht	محابا

durch den Herold verkünden (lassen)	منادی کردن
Feindschaft, Streit	خصومت
Seite, Richtung	سو(ی)
jmds. Fall erledigen	کار کسی را گزاردن
Gerichtsbarkeit ausüben, Gericht halten	قضا کردن
Feind, Widersacher, Kontrahent	خصم (خصمان)
Perser, Nichttürken	تازی
religiöse Gesetze	احکام شریعت
notgedrungen	لابد
Stellvertreter	نایب (نایبان)
Stellvertretung	نیابت
brauchen, benötigen	حاجت آمدن (به چیزی)
Geschäfte/Arbeit erledigen	شغل راندن
obliegen	واجب بودن
(jmdn.)unterstützen, seine Gewalt aufrecht erhalten	دست کسی را قوی داشتن
Würde, Ansehen	حرمت
Ansehen, Stellung	منزلت
vollkommen sein	به کمال بودن
Kennzeichen, Merkmal, Banner	شعار
Freitagsmoschee	مسجد جامع
(aus)wählen	اختیار کردن
fromm	پارسا
Arbeit, Angelegenheit, Sache	کار
angehören, abhängen	تعلق داشتن
Fehler, Schaden,	خلل
Volk, Gruppe	قوم (اقوام)
Waage	ترازو
Preis	نرخ
bewahren, die Korrektheit der Maße, Gewichte u. Preise sichern	راست داشتن
überwachen	مرتب داشتن
Richtigkeit, Wahrhaftigkeit	راستی
Umgebung	اطراف (طرف)
Vorsicht walten lassen, sich sorgen	احتیاط کردن

Schwindel	غش
Betrug	خیانت
Stein, hier; Gewicht	سنگ
Zum Guten aufrufen, verbieten, was verwerflich ist	امر به معروف و نهی از منکر
ausführen, erfüllen, erweisen	(به) جای آوردن
Regel, Norm	قاعده
Arm, Armer	درویش
in Not geraten	(در) رنج افتادن
Gesindel	فضله خور
die Oberhand gewinnen	مستولی شدن
Sündhaftigkeit	فسق
sich herausstellen, an den Tag kommen	آشکار شدن
Bedeutung	رونق
Vertrauter, Würdenträger	خواص (خاصه)
Volk. Allgemeinheit	اعوام (عامه)
Diener	خادم
Rücksicht nehmen	محابا کردن
gefestigt sein, sicher sein	محکم بودن
Trunkenheit	مستی
enge/besondere Gefolgsleute	خاصگیان
Zechgenossen, Freunde, Vertrauter	ندیم
Morgengetränk (um die folgen eines Rausches zu lindern), Morgentrunken	صبح
Heerführer	سپاه سالار
anwesend sein	حاضر بودن
Vormittagszeit	چاشتگاه
Schwindelig, verdreht, Konfus	سرگردان
Mühe	رنج
Wachsamkeit	بیداری
Übermaß	افراط
einwirken	اثر کردن
Erlaubnis	دستور
richtig, passend	صواب
Zimmer, Laden, Gemach	حجره

ruhen	آسودن (آسای)
Nüchternheit	هشیاری
(relig.) zu Prügel verurteilen	حد زدن
Ehre, Ansehen	آبرو
sorgenvoll, betrübt	رنجور
Tapfer, Held	شجاع
legen, stellen, hinlegen, gleichstellen	نهادن
Gedanke, Phantasie	وهم
für einen Augenblick daran denken	در وهم کسی گذاشتن
Sinn, Gedanke	معنی (معانی)
überlegen, hegen, ausdenken	اندیشیدن
Verdross, Wehmut	بستوهی
Starrköpfigkeit, Eignsinn	ستهنگی
frei lassen	یله کردن
aufsitzen (auf's Pferd)	بر نشستن
eine Anzahl, Gruppe von verschiedener Rasse u. Herkunft	بو ش (اوباش)
Kavallerie, Regiment	خیل
Sklave	غلام
Diener	چاکر
zufällig	قضا
herunterziehen, herunterholen	فرو کشیدن
ohne Rücksicht	بی محابا
beißen	به دندان گرفتن
Gefolge	حاشیت
Mut	زهره
bewegen, in Bewegung setzen	جنباندن
Verdienste	حق خدمت
Befehl befolgen, gehorchen	فرمان بردن
befrei/gestattet sein	رستن = رهیدن (ره)
Rücken	پشت
Zeigen, erscheinen	نمودن (نما)
zerfetzt	شاخ شاخ
ein Gelöbnis ablegen, bereuen	توبه کردن